نورالله حاذق

دولت آبادی

دکتر نور اللّه حاذق بسال 1313 هجری قمری برابر 1274 شمسی در دولت‏آباد بر خوار اصفهان بدنیا آمد پدرش استاد محمد رضا معمار مردی‏ صدیق و درستکار بود.مادرش بانو گوهر بیگم نیز از سادات بزرگوار و در خیرخواهی مردم و پرستاری بی- نوایان و نوازش کودکان سر از پا نمی‏شناخت.

این خانواده نیکوکار بسال 1315 قمری از دولت‏آباد بشهر اصفهان‏ آمده در احمدآباد بخش 4 کوچه باغ توت جایگزین شدند.

نور اللّه حاذق از اوان کودکی همراه مادر مهربانش بخانه ما رفت و آمد داشت و مورد نوازش بود تحصیلات ابتدائی خود در دبستانهای شرافت و ایمانیه‏ بپایان رسانید.و بدبیرستان علیه که در هفتاد سال پیش کلاسهای ادبی،ریاضی‏ و زبانهای فرانسه و انگلیسی داشت وارد گشت و تحصیلات خود را بجائی رسانید که لیاقت دبیری یافت اما درعین‏حال روز و شب کوشا بود تا چیزی فراگیرد و هنری بیاموزد.در آنموقع اکثر جوانهای لایق سعی داشتند که در تهران خود را بمدرسه عالی طب برسانند آقای نور اللّه نیز چنین کرد و برای تأمین معاش‏ خود درسهای خصوصی می‏داد و با اجرت آن زندگی می‏کرد.در ضمن زبانهای‏ فرانسه و انگلیسی هم می‏آموخت و از سال سوم طب در بیمارستان آمریکائی بکار- ورزی پرداخت و بزودی برای خود مقام و موقعیتی شایسته یافت که با اخذ دیپلم دکترا در بیمارستان مزبور و دیگر مراکز درمانی فردی جدی و کاردان‏ شناخته شد و در پرتو کوشش خود در عداد پزشکان حاذق و جراحان چیره‏دست‏ تهران درآمد-چنانچه شادروان دکتر سعید مالک لقمان الملک او را بخدمت‏ ژاندارمری دعوت کرد و در آنجا نمونه بارز جدیت و پشت کار بود ولی شوق‏ مطالعه و عشق به آزادی در زندگی او را از ادامه کار در آن دستگاه منصرف کرد و با کناره‏جوئی از آن شغل در مسابقه انتخاب جراح ممتاز برای بیمارستانهای‏ شهر تهران شرکت نمود و با احراز مقام اول جراح ممتاز شهر تهران گشت.از این کار هم پس از چندسال استعفا داد و دو دختر خردسال خود بهجت و پری را برداشته و به آمریکا عزیمت و در دانشگاه بستن بتکمیل دانش پزشکی و جراحی‏ پرداخت و پس از موفقیت کامل برای خدمت بمیهن عزیز بازگشت.

ولی در این بازگشت دیگر دکتر نور اللّه حاذق مطلقا آنکه رفته بود نبود. یعنی بجای آن فرد تندخوی جوشان مردی وارسته پاکدل بی‏اعتناء بامور مالی و جهات مادی پر از فتوت و جوانمردی از راه رسید و کمر بخدمت جامعه‏ بست،در چهل سال اخیر زندگی آنسان زیست که همه چیز خود را صرف‏ درمان و دلجوئی مردم کرد و هرکس ناتوان‏تر بود نزد او مقامی برتر داشت. هرجا افتاده‏یی می‏یافت بسراغش می‏شتافت.اندک‏اندک بمثنوی مولانا جلال- الدین خو گرفت و بعرفان واقعی یعنی خداشناسی و درک عظمت دستگاه آفرینش‏ راه یافت و تمام قیود جانگزای زندگی مادی را دور افکند و انسان واقعی شد.

در میان دوستان و یارانش بمقام ارجمند پدری و برادری رسید.به آزار موری تن درنمی‏داد با خرد و کلان فروتنی می‏کرد-بیش از دویست خانواده‏ را می‏شناسم که در این دوره وانفسا و دوران فقر معنوی او را عضو صدیق و صمیمی‏ فامیل خود می‏دانستند و هنوزش از یاد نبرده‏اند.یکی از غرائب زندگی او این بود که آنی از مطالعه و کسب و دانش غفلت نمی‏کرد.چنانکه در سنین نزدیک‏ هفتاد سال رفت بدانشگاه تهران دورهء تخصص چشم‏پزشکی را دید و با اینکه‏ در زبان ادبی فارسی توانائی درک مفاهیم عرفانی مثنوی و ظرایف شعری را داشت‏ زبانهای فرانسه و انگلیسی را نیز بخوبی می‏دانست در این اواخر بتحصیل زبان‏ دشوار روسی پرداخت و در آن توفیق یافت اما در چهار سال اخیر زندگی روی‏ ناتوانی مزاج از ورزش و راهپیمائی بازماند و دچار بیماری جانکاه سرطان‏ پروستات گشت ولی با اینکه از بیماری جانکاه خودآگاه بود همواره چهره‏اش‏ و زبان شکرش با توکل و رضا گویا بود.

تا اینکه سه ساعت بعد از نیمه‏شب چهارشنبه 4 مهرماه 1351 شمسی برابر نیمه شعبان 1393 قمری در تهران بیمارستان لقمان ادهم طاب تراه که آن‏ فقید سعید هم طبیبی عیسوی نفس و بی‏همتا بود جان بجان آفرین تسلیم و هزاران‏ دوست و آشنای خود را سوگوار ساخت.

مزارش هم برحسب وصیت خود در بهشت زهرا بند 7 برابر گوشه‏ جنوب غربی ساختمان می‏باشد اخیرا در وثاق دوست بزرگوارم جناب استاد جلال الدین همایی که با دکتر حاذق رابطه دوستی داشت ذکر خیر آندوست‏ فقید بمیان آمد و هر دو بر آن شدیم که شرح حال مختصری از آنمرد بزرگ بر قلم آورده بدرج صحیفه روزگار بسپاریم.

دو ماده تاریخ هم که بیاد او ساخته‏ایم در پایان این مختصر یادداشت گردید. اسفندماه سال 1353 حسام الدین دولت‏آبادی

قطعهء استاد همائی

مسیحا دم طبیب عافیت بخش‏ روان عرشی ای در جسم محبوس‏ طبیبی عارفی غمخوار یاری‏ به گاه محنت و ایام منحوس‏ ز دنیا رفت و جمع دوستانش‏ شدند از فرقتش با غصه مأنوس‏ بسیط این جهان را دست افشاند بساط قرب حق را کردپابوس‏ بشمسی سال فوت او سنا گفت‏ ز نور اللّه حاذق آه و افسوس

آدمی را وضع یکسان است در نزع روان‏ گر گدای ره نشین رفتی و گر شاه آمدی‏ ای خوشا جانی که با جانانه پیوندد ز صدق‏ مرگ این‏سان عارفان را عیش دلخواه آمدی‏ هرکه انسان زیست آسان رفت و جاویدان بماند زانکه سعی و طاعتش مقبول درگاه آمدی‏ چونکه دکتر حاذق از این خاکدل بربست رخت‏ پیش چشم روشنش دنیا کم از کاه آمدی‏ سال فوت آن طبیب عارف از طبع حسام‏ «مرگ نور اللّه حاذق»با سر آه آمدی